

سرگردان میان ایدئولوژی و فرهنگ

اسید علی آل داودا

احمد سمیعی گیلانی، زندگانی و خاطرات سیاسی، در گفت وگو با سایه اقتصادی نیا. تهران: نشر نی، ۱۴۰۳. ۴۰۳ ص. ۴۸۰۰۰۰۰ ریال.

زندگی و خاطره‌های ایشان وقوف پیدا کرده و زمینه برخی پرسش‌ها از همان معاشرت‌های روزانه پدید آمده است.

به گونه‌ای که مصاحبه‌کننده در مقدمه بیان می‌کند، زندگی سیاسی و فرهنگی سمیعی شامل دو بخش جداگانه است: بخش اول دوران فعالیت‌های سیاسی و شرکت در مبارزات و عضویت در حزب توده؛ و بخش دوم پس از رهایی از زندان و همکاری با مؤسسه فرانکلین، مرکز نشر دانشگاهی، دانشگاه آزاد ایران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و انتشارات سروش است. نگارنده این سطور سالیان متمدای نزدیک به چهل سال در نشر دانشگاهی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و انتشارات سروش و یکی دو مؤسسه دیگر با ایشان همکاری داشته و نکته‌های قابل‌ذکری از این همکاری طولانی به خاطر دارم که آنها را پس از انتشار جلد دوم کتاب خانم اقتصادی نیا، که ویژه فعالیت‌های علمی و فرهنگی سمیعی است، خواهم نوشت و به احتمال نکته‌های آموزنده‌ای در میان آن‌ها دیده می‌شود.

در جریان رونمایی از کتاب، شنیده شد که یکی دو تن از سخنرانان متذکر شدند که در صورت تسلط کافی مصاحبه‌کننده بر تاریخ معاصر ایران و جریان‌ات حزب توده و سایر احزاب آن دوره، امکان داشت اطلاعات و آگاهی‌های گسترده و دقیق‌تری به دست آید. من با شناختی که از آن شادروان دارم، بعید می‌دانم که از ایشان، ولو مصاحبه‌گر اطلاعات وسیع‌تری می‌داشت، امکان به دست آوردن مطالب بیشتر وجود داشت. سمیعی به قدری بر اندیشه‌ها و مطالب و سخنانی که عرضه می‌داشت، مسلط بود که هرگاه سؤالی را که از او می‌پرسیدند، اگر پس از سالیان از وی باز پرسیده می‌شد، بی‌کم‌وکاست همان پاسخ را می‌شنیدند. هیچ سؤال‌کننده زیرکی نمی‌توانست مطالبی بیش از آنچه او میل داشت و در اندیشه‌اش منظم کرده بود از وی بیرون بیاورد. هرگز سخنانی را که به مصلحت نمی‌دانست، بر زبان نمی‌آورد.

با این همه باید به خاطر داشت که وی هرگز از بیان حقایق خودداری نمی‌ورزید. برای نمونه، توصیف او در این کتاب از راه‌اندازی دانشکده‌ها و مراکز آموزشی و هنری در عهد رضا شاه خواندنی است. به گفته وی در آن روزگار ابتدا معلمان و اساتیدی برای رشته‌های مختلف در داخل و خارج تربیت می‌کردند و آموزش می‌دیدند و سپس دانشکده‌ها و مؤسسات آموزشی بر پا می‌گردید.

اینک به برخی موارد اشاره می‌شود که در ضمن مطالعه کتاب نظر راقم این سطور را به خود جلب کرد: در صفحه ۲۶ اطلاعاتی درباره حاج سید محمود روحانی که شوهرخاله سمیعی و روحانی متنفذی در رشت بود به دست داده، به گفته وی او منشوری در باب روابط مالک و رعیت پیش از تألیف خانم لمبتون نوشته که راهنمای مالکان و کشاورزان گیلانی به شمار می‌رفت. باید افزود که منشور یادشده نوعی قانون مالک و رعیت است و من سال‌ها پیش نسخه آن را یافته،

استاد احمد سمیعی گیلانی در ۱۲۹۹ ش از پدر و مادری گیلانی در محله سنکلیج تهران چشم به جهان گشود. خانواده به سبب ناامنی گیلان و هجوم نیروهای بیگانه، آنجا را ترک کرده و به تهران کوچیده بودند؛ اما با بازگشت آرامش به دیار خود بازگشتند. وی دوره‌های ابتدایی و متوسطه را در رشت گذراند و از همان نوجوانی زبان فرانسه را به خوبی آموخت و در سال‌های بعد مجدانه به تکمیل آن همت گماشت. به دانشکده ادبیات تهران راه یافت و دیرزمانی نگذشت که مورد توجه و ستایش خاص استاد بدیع‌الزمان فروزانفر قرار گرفت. آن دوران دیری نپایید و با ورود به زمره اعضای حزب توده و سازمان جوانان حزب، وارد فضای دیگری شد. در سازمان جوانان مسئولیت‌های مهم گرفت و دو سالی به نمایندگی از آن سازمان در اروپا در سازمان‌های جهانی جوانان کمونیست به فعالیت پرداخت. در نهایت و در سال‌های مختلف دوبار به زندان افتاد. در همان اوقات با انشعاب در حزب توده مواجه شد؛ اما ضمن مخالفت با انشعابیون به رهبری خلیل ملکی از کار آنان به شدت انتقاد کرد.

پس از رهایی از زندان به کلی از فعالیت‌های سیاسی دست کشید و به امور فرهنگی همچون ترجمه و تألیف کتاب و نگارش مقاله و ویرایش آثار دیگران پرداخت؛ اما چنان‌که از متن این مصاحبه به خوبی روشن می‌شود، اندیشه‌های ایدئولوژیک تا پایان زندگی با او باقی ماند؛ لیکن در باب فعالیت‌های سیاسی هرگز مطلبی ننوشت و توضیحی نداد؛ اما تردید نیست که تلاطم فکری و مشغولیت ذهنی با ایدئولوژی مارکسیسم همواره سبب کشاکشی در وی بوده است. البته همواره از پرداختن یا طرح مسائل سیاسی و بروز اندیشه‌هایش به کلی خودداری می‌ورزید؛ و گاه که با نزدیکان بحثی در این مباحث درمی‌گرفت، هرگز به ادامه سخن و گفت وگو رغبتی نشان نمی‌داد. با این همه مطالعه این اثر مفصل که حاصل یازده جلسه گفت وگو با اوست، به خوبی ما را با ناگفته‌ها و عقاید سیاسی وی در ادوار مختلف آشنا می‌سازد. کتاب حاضر بخشی از مصاحبه‌هایی است که خانم سایه اقتصادی نیا، یکی از همکاران سالیان طولانی سمیعی در فرهنگستان، در دوسه سال آخر زندگی وی انجام داده و بنا به توصیه مصاحبه‌شونده مقرر گردیده بود که پس از درگذشت ایشان انتشار یابد. مصاحبه با گزارش تولد و احوال خانواده در سال‌های آغازین زندگی ایشان در تهران و رشت شروع شد و پس از شرح دوران تحصیل به فعالیت‌های سیاسی سمیعی در حزب توده و سازمان جوانان پرداخته است. مطالب کتاب هرچند بر اساس جلسات مصاحبه تدوین یافته؛ اما واقعیت این است که خانم اقتصادی نیا از سالیان قبل با حضور در فرهنگستان و همکاری نزدیک با استاد سمیعی، بر جزئیات احوال و



نشسته از راست: جعفر شجاع کیهانی، احمد سمیعی گیلانی، سید علی ال داد، دکتر انور خامه‌ای و فرزندش
ایستاده از راست: حسن میرعابدینی و دکتر سعید رضوانی

خامه‌ای نیز که از حزب جدا شد و به انتقاد از آن پرداخت، تعریف کرده است. یکی دو سال پیش از درگذشت دکتر انور خامه‌ای، به پیشنهاد یکی از دوستان و اظهار علاقه استاد سمیعی، چند نفری به دیدار دکتر خامه‌ای در خانه‌اش نزدیک کرج رفتیم. سمیعی نسبت به دکتر خامه‌ای خیلی ابراز خشوع و تواضع می‌کرد، خود را به عنوان یکی از مسئولان سازمان جوانان معرفی کرد؛ اما خامه‌ای اصرار داشت که او را نمی‌شناسد. در پایان دیدار و در فرصتی که استاد سمیعی از جلسه بیرون رفت، ما چند نفر از دکتر خامه‌ای پرسش کردیم که عجیب است شما شخصیتی مانند سمیعی را که از همکاران شما در حزب بود نمی‌شناسید. خامه‌ای پاسخ داد او را خوب می‌شناسم، از کسانی است که به حزب پشت کرد و رفت. مثل این‌که خودش وفادار مانده و تا آن وقت از حزب و عملکردش حمایت کرده است!

نقش حزب توده و پیشنهاد به دکتر مصدق راجع به مقابله با کودتا از نکات تحلیلی تازه در این مصاحبه هاست. می‌گوید مصدق پیشنهاد کمک از حزب را نپذیرفت و تصمیمی صحیح و به نفع کشور بود؛ زیرا نتیجه همکاری مصدق با حزب توده افتادن ایران در دامن اتحاد شوروی بود. به عقیده مصدق داشتن روابط با آمریکا بیشتر به سود ایران می‌بود تا ارتباط با شوروی. در صورت همکاری مصدق با حزب توده خود او کوتاه مدت در مقام صدارت می‌ماند و بی‌تردید کشور در اختیار حزب و نهایتاً شوروی می‌افتاد. این اظهار نظر از سوی کسی که تا آن روزگار و حتی تا زمان مصاحبه علائق حزبی داشت شگفت‌آور است، به خصوص که سپس اظهار می‌دارد که این تصمیم از سوی مصدق یک فداکاری مهم و برجسته به شمار می‌آید (ص ۱۷۵)؛ و باز هم در جای دیگر تکرار می‌کند که مصدق خودش را قربانی کرد تا منافع ملی حفظ بماند.

در این کتاب از یکی دو تن با تندی و عدم رعایت بی‌طرفی انتقاد شده؛ نخست از ملک الشعرای بهار، که او را طرفدار قدرت مستقر نشان می‌دهد. به عقیده او بهار در دوران زندگانی هرجا قدرتی سراغ می‌کرد، به سمت او می‌رفت. اظهار نظری کاملاً غیرواقع، زیرا بهار در اکثر اوقات زندگی در معارضه و مبارزه با قدرت بود و یک بار سردار سپه

و به عنوان «قانون روابط مالک و زارع» تصحیح و حاشیه نویسی کردم و در نشریه پیام بهارستان به چاپ رسانده‌ام.^۱ برحسب اتفاق در متن این قانون اصطلاحات متعدد گیلکی وجود داشت و برای اصلاح و معنی آن‌ها از آن روانشاد یاری خواستم.

از نکات قابل توجه دیگر این مصاحبه تعلق خاطر بیش از حد سمیعی به زادگاه و شهر خود رشت است. در صفحه ۴۲ اشاره می‌کند که در جوانی مدت سه ماه در مدرسه سن لوئی در تهران درس خواند؛ اما سکونت در تهران را دوام نیاورد و به شهر رشت بازگشت. علاقه زائدالوصف ایشان به شهرش تا سال‌های پایانی زندگی همچنان برقرار بود و دوستان و همکاران وی به خاطر دارند که او تا سال آخر زندگی ماهی یک بار و به تنهایی با اتوبوس روانه رشت می‌شد.

باری، پس از اقامت دائم در تهران و ورود به دانشکده ادبیات و علاقه تدریجی به سیاست وارد حزب توده گردید. او خود در صفحه ۷۰ یکی از دلایل ورود جوانان به حزب را خواندن آثار کسروی می‌داند. به عقیده وی رواج آثار کسروی در سال‌های نخست پادشاهی محمدرضا شاه موجب شد که ذهن جوانان به تدریج روشن شود و باترک خواندن نوشته‌های کسروی به حزب توده گرایش پیدا کنند. او خواندن کتاب آیین کسروی را مخصوصاً مثال آورده و افزوده که در مقاله‌ای که در فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی درباره این اثر کسروی نوشته‌ام، به این مطلب دقیقاً اشاره کرده‌ام. در حالی که مقاله مذکور نوشته دکتر صادق سجادی است. وانگهی کتاب آیین اثری است مشابه غرب‌زدگی آل احمد که سال‌ها پیش از آن نوشته شده و متن آن حاوی انتقاد تندی علیه غرب و تمدن غربی است و حتی مارکسیسم را نوزاد سرمایه داری غربی به شمار می‌آورد و البته دور نیست که کسروی در نگارش این اثر تحت تأثیر افکار سوسیالیست‌های تخیلی بوده باشد. در ۱۳۲۶ گروهی از سرآمدان حزب به رهبری خلیل ملکی با انتقاد از برخی عملکردها از حزب انشعاب کرده و خود گروهی تشکیل دادند، سمیعی به سختی از کار این گروه انتقاد می‌کند (ص ۱۸۱) و تلویحاً آنان را خائن می‌شمارد. به عقیده او این گروه اگر در حزب می‌ماندند، حزب در انظار عموم صاحب وجهه بهتری می‌گردید؛ اما او از دکتر انور

قصد کشتن او را کرد؛ اما ضارب به اشتباه شخصی به نام واعظ قزوینی راه قتل رساند. حبیب یغمایی نوشته است که در آن روزها من به بهار در خیابان قدم زنان همراه شدم و هرچه به او اصرار کردم این روزها در خیابان و مکان های عمومی کمتر ظاهر شود، بهار زیر بار نمی رفت. در دوره سلطنت رضاشاه هم به خاطر انتقاد بی پروا از او به زندان افتاد و سپس به اصفهان تبعید شد. او می توانست با رضاشاه قدرتمند سازش کند و دچار این تلاطمات نگردد. باری ممکن است با پاره ای عقاید سیاسی بهار همراه نبوده و آنها را نپذیریم؛ اما انتساب صفت قدرت پرستی به هیچ وجه به او نمی چسبد. شاید ملک الشعرای بهار، برعکس فروزانفر، در زمان دانشجویی توجهی به او نشان نمی داده است. اصولاً یادداشت های متعدد شاگردان و نزدیکان بهار برمی آید که او چندان شاگردپرور نبوده و شاید فعالیت های سیاسی اجازه این گونه کوشش ها را به وی نمی داده است. تردید نیست که بهار در عرصه سیاست تاحدی پراگماتیست و عمل گرا بوده، ولی همواره آنچه برایش اهمیت داشت وطن پرستی و منافع ملی ایران بود.

فرد دیگری که استاد سمیعی انتقادات خود را متوجه او ساخته، دکتر عنایت الله رضاست که منسوب او و پسر خاله و شوهر خواهر اوست. دکتر رضا پس از پیوستن به فرقه دموکرات آذربایجان و سپس مهاجرت به شوروی و سال ها اقامت در آنجا و در چین، به این نتیجه رسیده بود که آرمان گرایی های این چنینی سراسر خیالات واهی است. وی تعریف می کرد شبی که استالین درگذشت، من تا صبح از شدت ناراحتی خوابم نمی برد و بر روی تخت مرتب می گریستم! اما اندکی نگذشت که همه چیز برایش روشن شد و به قول خودش از آن دنیای سراب گونه گذشت و به فرانسه رفت و مدتی بعد به وساطت برادرش پروفیسور فضل الله رضا به ایران بازگشت. او از همان آغاز بازگشت تا سال ها بعد به ترجمه کتاب هایی پرداخت که در انتقاد از رژیم شوروی و ایدئولوژی حاکم بر آن نوشته شده بود و این امر خشم طرفداران بازمانده حزب و نوآمدگان چپ را سبب شد. مگر تلفنی تهدید می شد و حتی یک بار روبه روی دانشگاه جوانکی از این گروه به او حمله کرده بود. باید نتیجه گرفت اکثر کسانی که مدتی در حصار پرده آهین زندگی کردند و همه مصائب آن را با وجود خود لمس کردند، به محض خروج در زمره منتقدان سرسخت درآمدند؛ اما بیرون ماندگان دل بسته باقی ماندند. از جمله انتقاداتی که سمیعی بر دکتر رضا گرفته؛ این است که چرا او که سال ها در کشورهای کمونیستی زیسته، از آن دست کشیده و بدتر آنکه بی محابا به انتقاد از آنها می پردازد، حق آن بود که اولاً به علائق دوران جوانی پایبند می ماند و ثانياً هرگز به انتقاد از زیستگاه اصلی کمونیسم نمی پرداخت. سمیعی ظاهراً این را از یاد برده بود که تعدادی - حتی از رهبران حزب - پس از روی گردانی از آن در خاطرات خود انتقادات زیادی متوجه حزب و کشور شوروی ساخته اند. البته فقط دکتر رضا بود که برای روشننگری بیشتر به ترجمه آثاری روی آورد که اساساً نظام شوروی و ایدئولوژی مارکسیستی را نشانه گرفته بودند. باید نتیجه گرفت که در سراسر این مصاحبه ها نوعی تضاد به چشم می آید، مصاحبه شونده از یک سو دل داده و مجذوب داده های مارکسیستی و متفکران و رهبران سیاسی آن است و از سوی دیگر از همان ها به طور مکرر یا متناوب انتقادهای اساسی می کند. او هنوز و تا پایان زندگی تعلقات خود را از حزب توده قطع نکرده و عقیده دارد که اگر برخی اشتباهات نبود، امکان اصلاح امور بسیار بود. سمیعی شخصیت یک بُعدی نداشت، حتی در اوج فعالیت های سیاسی و هنگامی که در کنگره نویسندگان در ۱۳۲۵ شرکت کرده بود، از سخنرانی احسان طبری انتقاد کرده و آن را بی مایه شمرده و برعکس سخنرانی کسانی چون علی اصغر حکمت و دکتر پرویز خانلری را مفید ارزیابی

کرده است.

در مجموع، از پاسخ های استاد سمیعی به عنوان یکی از پیش کسوتان اصلی حزب توده و سازمان جوانان حزب می توان به خوبی دریافت که هدف اصلی حزب نه وطن پرستی و دفاع از تمامیت ارضی کشور در قبال تهاجم بیگانگان، و نه برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی به نفع توده های محروم جامعه بود، بلکه ایده اصلی آنان که به وسیله سران حزب تبلیغ می شد و به بدنه انتقال می یافت، پیروی بی چون و چرا از سیاست جهانی شوروی به عنوان مرکز اصلی سوسیالیسم جهانی و دشمنی و مقابله کامل با آمریکا بود. آنچه کارآموز و تازه وارد به حزب آموزش می دید، بیش از هر چیز مقابله فکری و عملی با ایالات متحده آمریکا و شرکای غربی آن بود. ایده وطن پرستانه موازنه منفی میان قدرت های بزرگ مطلقاً نه طرفداری داشت و تبلیغ می شد بلکه آن را به عنوان سیاستی امپریالیستی و به نفع آمریکا محسوب می داشتند.

از آخرین سخنان سمیعی و هنگام گذر از صدسالگی به روشنی می توان نتیجه گرفت که وی هنوز و کمابیش به ایدئولوژی انتخابی خود وفادار مانده، هر چند انتقادات سرسختانه به آن وارد می سازد. وی با آنکه پس از ترک فعالیت های سیاسی و پناه بردن به کوشش های علمی و فرهنگی و ترجمه تعدادی از کتب مفید ادبی و تألیف چند کتاب و نگارش مقالات متعدد و مخصوصاً ویرایش آثار متعدد دیگران، هنوز هم معتقد بود که اگر حزب توده مرتکب چند اشتباه اساسی نمی شد، می توانست منشأ تحولات مثبت در کشور شود. باری، اظهار نظر قطعی در باب سودمندی این یا آن طریق به سادگی ممکن نیست، چنان که خود سمیعی هم سرانجام راه روشنی را نشان نمی دهد؛ اما از فحوای سخنان او برمی آید که تلاش ها و فعالیت های فرهنگی سرانجام اثر بیشتری در مردمان برجای خواهد گذاشت.

استاد سمیعی به مصاحبه گر خود، سایه اقتصادی نیا اعتقاد کامل داشت و او را نویسنده ای خلاق و مبتکر می دانست. از این رو در میان کسان متعدد که پیشنهاد مصاحبه با وی را داشتند، سرانجام او را برگزید. در دوران همکاری و معاشرت طولانی چهل ساله خود با ایشان و همکاری با نویسندگان و محققان مختلف به ندرت دیده بودم که از اصطلاح «خلاق» برای آنان استفاده نماید. او البته همواره احترام محققان و همکاران خود را در فرهنگ آثار و فرهنگستان به طور کامل نگه می داشت. تحقیقات آنها را می ستود، اما بین نویسنده محقق و خلاق تفاوت می نهاد.

از این مصاحبه ها همراه با دوستی و معاشرت طولانی با استاد سمیعی نتیجه می گیرم که من در طی سال های زندگی کسی را در میان معارف و شخصیت های علمی و ادبی کشور نمی شناسم که در استواری و پایبندی به شناخته ها و تشخیص های خود و آدم شناسی و برخورد مناسب با کسان و شخصیت های گوناگون و انتقاد از دانسته های دوران جوانی و نیز پایبندی به اصول آنها و بسیاری از محسنات مانند سمیعی باشد.

استاد سمیعی اساساً و اصولاً انسان دگرگونه احوال نبود، همواره اگر به درستی موضوعی پی می برد یا شخصیت واقعی کسی را شناسایی می کرد، به آسانی اعتقادات خود را از دست نمی نهاد. به ایران، وطنش و به رشت، زادگاهش صمیمانه عشق می ورزید و آرزویی جز سربلندی وطن و آبادانی گیلان نداشت و آماده بود تا جایی که در توان دارد در این مسیر بکوشد. بی شک او از معدود دانشمندان ایران زمین است که نامش قرن ها فراموش نخواهد شد. ■